

قسمت منطقیات

رهبر خرد

تألیف

حضرت اسوة الحكماء الراشدين

حجة الاسلام والمسلمين

آقای میرزا محمود آقا مجتهد خراسانی

شهابی، محمود، ۱۳۸۲ - ۱۳۵۶.

رهبر خرد / تألیف میرزا محمود آقا مجتهد خراسانی. - قم: عصمت، ۱۳۸۲.
۳۸ ص.: مصور.

ISBN: 964-6963-40-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا.

بالای عنوان: قسمت منطقیات.

چاپ قبلی: خیام، ۱۳۸۰.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

منطق. الف. عنوان.

۸۶ ش / ۵۰ BC

۱۳۸۲

۸۲ - ۸۹۰۳ م

کتابخانه ملی ایران

شناسنامه

مؤلف: رهبر خرد

ناشر: انتشارات عصمت

مؤلف: آقامیرزا محمود مجتهد خراسانی

شمارگان: ۲۰۰۰

تاریخ چاپ: ۱۳۹۰

چاپ: قدس

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است

ISBN: 964-6963-40-4

شابک: ۹۶۴-۶۹۶۳-۴۰-۴

قم، انتشارات عصمت، تلفن: ۷۷۴۰۵۱۵ - تلفکس: ۸۸۲۵۳۴۹

همراه: ۰۹۱۲۱۵۱۱۰۶۰

فهرست مطالب

۲۵	[دیباچه مؤلف]
۳۲	پیدایش منطق
۴۳	سیر منطق
۵۵	[فصل اول: مدخل]
۵۵	مقدمه
۵۵	علم مقدماتی و اصالی
۵۷	[علم] غریزی و کسبی
۵۸	رؤوس ثمانیه
۵۹	غرض از علم منطق
۵۹	۱. حقیقت علم
۵۹	وجود خارجی
۶۰	وجود ذهنی
۶۱	۲. تصوّر و تصدیق
۶۲	۳. ضروری و نظری
۶۳	فکر
۶۴	۴. وقوع خطا در فکر
۶۶	تعریف منطق
۶۷	موضوع منطق

عوارض ذاتیه	۶۷
معقولات ثانیه	۶۸
مبدأ ابواب یا بحث از الفاظ	۶۹
وجودات اشیاء	۷۰
معنی دلالت و اقسام آن	۷۱
دلالت	۷۱
اقسام دلالت	۷۱
دلالت معتبره	۷۲
وضع	۷۲
اقسام دلالت و ضمیمه لفظیه	۷۴
[دلالت] مطابقه	۷۴
[دلالت] تضمن	۷۴
[دلالت] التزام	۷۴
لزوم بین	۷۵
لزوم غیر بین	۷۵
تلازم دلالات	۷۶
اصطلاحات لفظیه	۷۶
مرکب و مفرد	۷۷
اقسام مرکب	۷۹
مرکب تام	۷۹
مرکب تام انشایی	۸۰
مرکب ناقص	۸۰
اقسام مفرد	۸۳
اسم	۸۴

کلمه	۸۴
ادات	۸۴
[اسم محصل و غیر محصل]	۸۶
اقسام کلمه و ادات	۸۶
تقسیم دیگر [مفرد به لحاظ وحدت و عدم وحدت معنی]	۸۷
متحد المعنی	۸۷
کلی و جزئی	۸۷
تقسیمات کلی	۹۰
تقسیم دل [به لحاظ امکان و عدم امکان افراد]	۹۱
تقسیم روم [به لحاظ تساوی و عدم تساوی افراد]	۹۲
متواطی و مشکک	۹۲
تقسیم سیم [به لحاظ خروج و عدم خروج افراد]	۹۳
ذاتی و عرضی	۹۳
کل و کلی	۹۶
بهری از فرقه‌های بین «کل» و «کلی»	۹۶
مترادف	۹۸
متکثر المعنی	۹۹
مشترک	۹۹
حقیقت و مجاز	۱۰۰
[اقسام لفظ مجاز]	۱۰۰
استعاره	۱۰۰
مجاز مرسل	۱۰۱
قرینه	۱۰۱
منقول	۱۰۲

۱۰۵	 ابواب منطق
۱۰۹	 [فصل دوم]: مقولات یا قاطیغوریاس
۱۰۹	 مدخل
۱۱۶	 تمهید
۱۱۸	 جوهر
۱۱۸	 موضوع
۱۱۸	 اقسام جوهر
۱۱۹	 عرض
۱۲۰	 اقسام عرض
۱۲۱	 کم
۱۲۱	 کم متصل
۱۲۲	 [کم] متصل ثابت
۱۲۲	 کم متصل غیر ثابت
۱۲۳	 کم منفصل
۱۲۴	 کیف
۱۲۴	 کیف محسوس
۱۲۵	 کیف نفسانی
۱۲۶	 کیف استعدادی
۱۲۶	 کیف مخصوص به کم
۱۲۷	 وضع
۱۲۷	 آین
۱۲۷	 ملک
۱۲۸	 متی
۱۲۸	 فعل

۱۲۸	انفعال	۸۹۰
۱۲۹	اضافه	۸۹۱
۱۲۹	مضاف حقیقی [و مضاف مشهوری]	۸۹۱
۱۳۳	نسب اربع	۸۹۲
۱۳۳	تباین کلی	۸۹۲
۱۳۴	تساوی [کلی]	۸۹۲
۱۳۴	عموم و خصوص مطلق	۸۹۲
۱۳۴	عموم و خصوص من وجه	۸۹۲
۱۳۵	نسبت نقایص کلیات	۸۹۳
۱۳۵	متساویین	۸۹۳
۱۳۶	اعم مطلق	۸۹۳
۱۳۸	تباین و اعم من وجه	۸۹۳
۱۳۹	کلیات خمس یا ایساغوجی	۸۹۳
۱۳۹	حمل	۸۹۴
۱۴۰	حمل اولی و حمل شایع	۸۹۴
۱۴۰	[حمل] مواطاة	۸۹۴
۱۴۱	حمل اشتقاق	۸۹۴
۱۴۲	تقسیم کلیات	۸۹۴
۱۴۳	اقسام ذاتی	۸۹۴
۱۴۳	تمام مشترک	۸۹۴
۱۴۵	خواص ذاتی	۸۹۴
۱۴۷	اسامی اقسام ذاتی	۸۹۴
۱۴۷	نوع	۸۹۴
۱۴۷	جنس	۸۹۴

..... ۱۴۹	مطالب
..... ۱۵۰	اصول [مطالب]
..... ۱۵۰	[مطلب] ما
..... ۱۵۱	[مطلب] هل
..... ۱۵۲	[مطلب] لِمَ
..... ۱۵۲	فروع [مطالب]
..... ۱۵۳	ترتیب انواع
..... ۱۵۳	[نوع] عالی
..... ۱۵۴	[نوع] متوسط
..... ۱۵۴	[نوع] سافل
..... ۱۵۴	مراتب اجناس
..... ۱۵۵	[جنس عالی و متوسط و سافل]
..... ۱۵۷	اقسام نوع
..... ۱۵۸	[نوع حقیقی]
..... ۱۵۸	[نوع اضافی]
..... ۱۵۹	اقسام جنس
..... ۱۶۰	جنس قریب
..... ۱۶۰	جنس بعید
..... ۱۶۴	فصل
..... ۱۶۴	اقسام فصل
..... ۱۶۴	[فصل] قریب
..... ۱۶۵	[فصل] بعید
..... ۱۶۵	[فصل] مقوم و مقسم
..... ۱۶۸	فصل وجودی

فصل عدمی	۱۶۸
اقسام عرضی	۱۶۹
عرضی عام	۱۶۹
عرضی خاص	۱۷۰
تقسیمات [عرضی]	۱۷۰
عرضی شامل	۱۷۰
عرضی غیر شامل	۱۷۰
عرضی لازم	۱۷۱
تقسیمات عرضی لازم	۱۷۱
لازم ماهیت	۱۷۲
لازم وجود	۱۷۲
عرضی مفارق	۱۷۴
[عرضی] خاصه مطلقه	۱۷۵
[عرضی] خاصه اضافیه	۱۷۵
مبدأ تحصیل سه قسم [کلی طبیعی و منطقی و عقلی]	۱۷۸
معرف	۱۸۳
انتقالات [یا طریق کسب مجهولات تصویری]	۱۸۶
مبادی انتقال	۱۸۷
طرق انتقال	۱۸۸
طریق معتبر	۱۸۹
تعریف [معرف]	۱۹۰
شرایط معرف	۱۹۰
دور	۱۹۲
[دور مصرح]	۱۹۳

۱۹۳	[دور مضمّر]
۱۹۴	اختلال لفظی [تعریف]
۱۹۴	اقسام معرف
۱۹۴	حدّ
۱۹۵	حدّ تامّ
۱۹۵	حدّ ناقص
۱۹۶	[حدّ اسمی]
۱۹۷	[حدّ حقیقی]
۱۹۸	غرض از حدّ
۱۹۸	تحصیل حدّ
۱۹۸	کسب حدّ از راه برهان
۲۰۰	کسب حدّ از راه ضدّ
۲۰۰	کسب حدّ به وسیله قسمت
۲۰۰	کسب حدّ از راه استقرار
۲۰۱	ترکیب
۲۰۲	تحلیل
۲۰۵	تقسیم یا قسمت
۲۰۷	مشارکت حدّ و برهان
۲۰۹	صعوبت تحدید
۲۱۲	رسم
۲۱۳	رسم تامّ
۲۱۳	رسم ناقص
۲۱۶	مثال

۲۱۹	[فصل سوم]: قضایا یا باریرمیناس	۲۱۹
۲۱۹	تمهید	۲۱۹
۲۲۰	قضیه	۲۲۰
۲۲۲	تقاسیم [قضیه]	۲۲۲
۲۲۳	قضایای حملی	۲۲۳
۲۲۳	اجزاء [قضیه] حملیه	۲۲۳
۲۲۳	موضوع	۲۲۳
۲۲۴	محمول	۲۲۴
۲۲۴	نسبت	۲۲۴
۲۲۵	رابطه	۲۲۵
۲۲۵	[رابطه] زمانی	۲۲۵
۲۲۶	[رابطه] غیر زمانی	۲۲۶
۲۲۷	تقسیمات قضایای حملی	۲۲۷
۲۲۷	۱. تقسیم [قضیه] به اعتبار موضوع	۲۲۷
۲۲۸	تقسیم اول [به لحاظ تشخص و عدم تشخص موضوع]	۲۲۸
۲۲۸	[قضیه] شخصیّه	۲۲۸
۲۲۸	[قضیه] طبیعیّه	۲۲۸
۲۲۸	[قضیه] محصوره	۲۲۸
۲۲۹	[قضیه] مهمله	۲۲۹
۲۳۰	اقسام [قضایای] محصوره	۲۳۰
۲۳۰	سور [قضیه]	۲۳۰
۲۳۲	[قضیه] منحرفه	۲۳۲
۲۳۳	[قضیه] غیر منحرفه	۲۳۳

۲۳۳	تقسیم دوم [به لحاظ کیفیت وجود موضوع]
۲۳۳	[قضیه] خارجیه
۲۳۳	[قضیه] ذهنیه
۲۳۳	[قضیه] حقیقیه
۲۳۴	۲. تقسیم [قضیه] به اعتبار محمول
۲۳۴	[قضیه] محصله
۲۳۴	ادات سلب
۲۳۵	[قضیه] معدوله
۲۳۶	[قضیه] سالبه المحمول
۲۳۶	وجود موضوع
۲۳۷	۳. تقسیم [قضیه] به اعتبار رابطه
۲۳۸	[قضیه] ثنائی
۲۳۸	[قضیه] ثلاثی
۲۳۸	[قضیه] رباعی
۲۳۸	۴. تقسیم قضیه به اعتبار جهت
۲۳۸	[قضیه] غیر موجهه
۲۳۹	[قضیه] موجهه
۲۳۹	جهت
۲۴۰	اقسام موجهات
۲۴۰	بسیاط
۲۴۰	۱. [قضیه] ضروریه
۲۴۱	اقسام [قضیه] ضروریه
۲۴۲	[قضیه] ضروریه ازلیه
۲۴۲	[قضیه] ضروریه مطلقه

۲۴۳	[قضیه] مشروطه عامه
۲۴۳	[قضیه] وقتیه مطلقه
۲۴۳	[قضیه] منتشره مطلقه
۲۴۳	[قضیه] به شرط محمول
۲۴۴	۲. [قضیه] دائمه
۲۴۴	اقسام دائمه
۲۴۴	[قضیه] دائمه مطلقه
۲۴۴	[قضیه] عرفیه عامه
۲۴۵	۳. [قضیه] ممکنه
۲۴۵	۴. [قضیه] مطلقه
۲۵۰	مرکبات
۲۵۱	اقسام مرکبات
۲۵۲	[قضیه] ممکنه خاصه
۲۵۳	مناسبات
۲۵۳	قضایای شرطی
۲۵۵	اجزاء [قضیه] شرطیه
۲۵۵	اقسام شرطیات
۲۵۶	قضایای متصله
۲۵۶	[قضیه] لزومیه
۲۵۶	[قضیه] اتفاقیه
۲۵۶	موجب و سالبه
۲۵۷	[قضیه] موجب لزومیه
۲۵۷	[قضیه] سالبه لزومیه
۲۵۸	[قضیه] موجب اتفاقیه

۲۵۸	[قضیه سالبه اتفاقیه]	۲
۲۵۸	تقسیم دیگر [به لحاظ صدق و کذب مقدم و تالی در قضیه متصله]	۲۲
۲۵۹	ادبات اتصال	۳
۲۶۰	قضایای منفصله	۴
۲۶۰	[قضیه حقیقه]	۳
۲۶۰	[قضیه مانعه الجمع]	۲۹
۲۶۱	[قضیه مانعه الخلو]	
۲۶۲	قاعده	۶
۲۶۳	امکال بر قاعده و دفع آن	۹
۲۶۵	تقسیم [قضیه منفصله به لحاظ] دیگر	
۲۶۵	[قضیه اعتداله]	۲
۲۶۶	[قضیه اتفاقیه]	
۲۶۷	ادبات انفصال	۱
۲۶۷	قضایای شرطیه شخصیته، محصوره، مهمله	۳۱
۲۷۰	[قضیه شرطیه محرفه]	
۲۷۰	[قضیه شرطیه غیر محرفه]	
۲۷۱	تقابل	۲
۲۷۲	تماثل	
۲۷۲	تخالف	۳
۲۷۲	تقابل	۳۱
۲۷۳	۱. [تقابل] تضاد	
۲۷۳	[تضاد] مشهوری	۳
۲۷۳	[تضاد] حقیقی	۳۱
۲۷۵	۲. [تقابل] عدم و ملکه	۳

۲۷۵	[عدم و ملکه مشهوری]	۶
۲۷۶	[عدم و ملکه حقیقی]	
۲۷۷	۳. عدم به حسب شخص	
۲۷۷	۳. تقابل ایجاب و سلب	
۲۷۹	مناسبات بین قضایا	
۲۷۹	متداخل	
۲۸۰	متضاد	
۲۸۰	داخل تحت التضاد	*
۲۸۰	متناقض	
۲۸۳	تناقض	
۲۸۴	شرایط تناقض	
۲۸۴	وحدات	
۲۹۹	اختلافات [تحقق تناقض]	
۳۰۰	اختلاف در جهت	
۳۰۰	نقایض بسیاط	
۳۰۱	نقایض مرکبات	
۳۰۲	۱. مرکبات کلیه	
۳۰۳	۲. مرکبات جزئیّه	
۳۰۵	عکس قضایا	
۳۰۶	۱. عکس مستوی	
۳۰۶	شرایط عکس	
۳۰۹	کمّیت در عکس	
۳۱۰	موجبه کلیه	
۳۱۰	موجبه جزئیّه	

۳۱۰		۵۷۲	سالبه کلیه
۳۱۱		۵۷۲	سالبه جزئیة
۳۱۳		۵۷۲	جهت در عکس
۳۱۵		۵۷۲	عقد الحمل
۳۱۵		۵۷۲	عقد الوضع
۳۱۷		۵۷۲	۲. عکس نقیض
۳۱۹		۵۸۲	حجت و اقسام آن
۳۲۰		۵۸۲	۱. تمثیل
۳۲۱		۵۸۲	اعتبار تمثیل
۳۲۲		۵۸۲	دوران
۳۲۳		۵۸۲	تردید
۳۲۶		۵۸۲	۲. استقراء
۳۲۷		۵۸۲	[استقراء] تام
۳۲۷		۵۸۲	[استقراء] ناقص
۳۲۹		۵۸۲	[فصل چهارم]: قیاس یا انالوطیقای اول
۳۳۱		۵۸۲	تقسیمات قیاس
۳۳۱		۵۸۲	۱. تقسیم اول [به لحاظ وجود و عدم نتیجه]
۳۳۲		۵۸۲	قیاس اقترانی
۳۳۲		۵۸۲	اقترانی حملی
۳۳۲		۵۸۲	اقترانی شرطی
۳۳۳		۵۸۲	۲. تقسیم دوم [به لحاظ ماده قیاس و هیأت آن]
۳۳۴		۵۸۲	صناعات خمس
۳۳۵		۵۸۲	برهان
۳۳۵		۵۸۲	خطابه

۳۳۵	جدل	۵۶۶
۳۳۵	مغالطه	۶۶۶
۳۳۵	شعر	۶۶۶
۳۳۶	مواد صناعات	۶۶۶
۳۳۷	استيفاء اقسام [قياس]	۵۳۳
۳۳۸	مسلمات	۶۶۶
۳۳۸	معتقدات	۶۶۶
۳۳۹	مأخوذات	۷۶۶
۳۴۰	اولیات	۶۶۶
۳۴۰	مشاهدات	۶۶۶
۳۴۲	مجرّبات	۶۶۶
۳۴۳	حدسیات	۶۶۶
۳۴۷	متواترات	۸۶۶
۳۴۸	فطریات	۱۶۶
۳۴۹	مشهورات	۲۶۶
۳۵۱	[مشهورات حقیقی و غیر حقیقی]	۳۶۶
۳۵۲	فطرت	۴۶۶
۳۵۳	وهمیات	۵۶۶
۳۵۴	فطرت عقلیه	۶۶۶
۳۵۵	مقبولات	۷۶۶
۳۵۵	تقریرات	۸۶۶
۳۵۶	مظنونات	۹۶۶
۳۵۷	مشبهات	۱۰۶۶
۳۵۸	مخیلات	۱۱۶۶

۳۵۸	 محاکات	۱۱
۳۶۱	 فواید و اغراض صناعات	۱۲
۳۶۵	 صورت‌های قیاسات یا اشکال اربعه	۱۳
۳۶۵	 اصطلاحات [قیاس]	۱۴
۳۶۵	 حد	۱۵
۳۶۶	 صغری و کبری	۱۶
۳۶۷	 جامع و قاطع	۱۷
۳۶۷	 شکل	۱۸
۳۶۷	 ضرب	۱۹
۳۶۷	 قرینه	۲۰
۳۶۸	 اقتران	۲۱
۳۶۸	 انتاج و عقم	۲۲
۳۶۸	 شکلهای	۲۳
۳۷۱	 شرایط انتاج	۲۴
۳۷۲	 شرایط عمومی	۲۵
۳۷۳	 شرایط خصوصی	۲۶
۳۷۳	 شرایط شکل اول	۲۷
۳۷۵	 شرایط شکل دوم	۲۸
۳۷۵	 شرایط شکل سوم	۲۹
۳۷۶	 شرایط شکل چهارم	۳۰
۳۷۶	 قرائین یا ضروب	۳۱
۳۷۷	 [طریق] اسقاط	۳۲
۳۷۷	 [طریق] تحصیل	۳۳
۳۷۸	 کم و کیف در نتیجه	۳۴

۳۷۸	قراین شکل اول
۳۷۹	نتایج
۳۷۹	قراین شکل دوم
۳۸۰	نتایج
۳۸۰	قراین شکل سیم
۳۸۱	نتایج
۳۸۳	دلایل انتاج
۳۸۳	۱. [دلیل] خلف
۳۸۵	۲. [دلیل] عکس کبری
۳۸۶	۳. [دلیل] عکس صغری
۳۹۶	تقسیم قیاس [به لحاظ اشکال]
۳۹۷	۱. تقسیم اول [به لحاظ بداهت و عدم بداهت انتاج]
۳۹۷	[قیاس] کامل
۳۹۷	[قیاس] غیر کامل
۳۹۷	۲. تقسیم دوم [به لحاظ مطلق و موجه بودن مقدمات قیاس]
۳۹۷	[قیاس] مطلق
۳۹۸	[قیاس] مختلط
۳۹۸	مختلطات [قیاس]
۳۹۸	مختلطات شکل اول
۴۰۲	مختلطات شکل دوم
۴۰۲	جهت در شکل دوم
۴۰۴	نتیجه به لحاظ جهت
۴۰۷	مختلطات شکل سیم
۴۰۹	۳. تقسیم سیم [به لحاظ بسیط و مرکب بودن قیاس]

.....	قیاس [بسیط]	۴۰۹
.....	قیاس [مرکب]	۴۰۹
.....	قیاس [موصول النتائج]	۴۰۹
.....	قیاس [مفصول النتائج]	۴۱۰
.....	قیاس بسیط	۴۱۰
.....	قیاس [اقترانی شرطی]	۴۱۰
.....	اقسام اقترانی شرطی	۴۱۱
.....	قیاس استثنایی	۴۱۲
.....	اجزاء [قیاس] استثنایی	۴۱۲
.....	شرایط [قیاس] استثنایی	۴۱۲
.....	نتایج [قیاس] استثنایی	۴۱۳
.....	لواحق قیاس	۴۱۷
.....	ترکیب قیاس	۴۱۷
.....	تحلیل [قیاس]	۴۱۹
.....	قیاس دوز	۴۲۰
.....	قیاس عکس	۴۲۰
.....	قیاس خلف	۴۲۱
.....	قیاس ضمیر	۴۲۲
.....	قیاس معارضه	۴۲۲
.....	[فصل پنجم]: برهان یا انالوطیقای دوم	۴۲۵
.....	شرایط [مقدمات برهان]	۴۲۵
.....	ذاتی اولی	۴۲۶
.....	کلی	۴۲۸
.....	تقدم وجودی	۴۲۸

۴۲۹	اقسام برهان	۴۲۹
۴۲۹	برهان لمّ	۴۲۹
۴۳۰	برهان إنّ	۴۳۰
۴۳۱	علل چهارگانه	۴۳۱
۴۳۳	اقسام هر یک از علل [چهارگانه]	۴۳۳
۴۳۳	اقسام علت فاعلی	۴۳۳
۴۳۵	[فصل ششم]: خطابه یا ریطوریکا	۴۳۵
۴۳۶	اصطلاحات فنّ خطابه	۴۳۶
۴۳۶	اقتناع	۴۳۶
۴۳۶	عمود	۴۳۶
۴۳۶	اعوان	۴۳۶
۴۳۷	استدراجات	۴۳۷
۴۳۷	مخاطب و حاکم و نظاره	۴۳۷
۴۳۸	تثبیت	۴۳۸
۴۳۸	ضمیر	۴۳۸
۴۳۸	تفکیر	۴۳۸
۴۳۹	برهان	۴۳۹
۴۳۹	رواسم	۴۳۹
۴۳۹	توییح	۴۳۹
۴۳۹	موضوع	۴۳۹
۴۴۰	دلیل	۴۴۰
۴۴۰	علامت	۴۴۰
۴۴۰	انواع و مواضع	۴۴۰
۴۴۰	اجزاء خطابه	۴۴۰

۴۴۱.....	انواع خطابه	۴۴۱
۴۴۲.....	مشاورات	۴۴۲
۴۴۲.....	منافرات	۴۴۲
۴۴۲.....	مشاجرات	۴۴۲
۴۴۳.....	وظایف خطیب	۴۴۳
۴۴۴.....	تزئینات	۴۴۴
۴۴۷.....	[فصل هفتم]: مغالطه یا سوفسطیقا	۴۴۷
۴۴۸.....	وهمیات در مغالطه	۴۴۸
۴۴۸.....	عوامل مغالطه	۴۴۸
۴۴۹.....	اجزاء خارجی [مغالطه]	۴۴۹
۴۵۰.....	اجزاء صناعی [مغالطه]	۴۵۰
۴۵۱.....	اشتراک	۴۵۱
۴۵۲.....	نفس ترکیب	۴۵۲
۴۵۲.....	ترکیب مفصل	۴۵۲
۴۵۲.....	تفصیل مرکب	۴۵۲
۴۵۳.....	ابهام انعکاس	۴۵۳
۴۵۴.....	سوء تألیف و مصادره	۴۵۴
۴۵۷.....	[فصل هشتم]: جدل یا طویقا	۴۵۷
۴۵۷.....	مسأله و مقدمه	۴۵۷
۴۵۸.....	موضع	۴۵۸
۴۵۸.....	وظایف جدلی	۴۵۸
۴۶۱.....	[فصل نهم]: شعر یا بوطیقا	۴۶۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[دیباجه مؤلف]

خدایا حمدی حمد و سپاس بی قیاس خاص ذات پاک توسست که آدمیان را به نعمت اندیشه و خرد برگیریدی، و برای رهبری خرد نامه فرو فرستادی و میزان شناسایی حق و باطل، حلال و حرام، صدق و کذب، نفع و ضرر، خیر و شر، سعادت و شقاوت را بدانها بخشیدی تا آنچه را بایسته و شایسته است بدانند و به جای آرند. و بالتیجه خویشین را چنانکه مستند بشناسند، و بالتالی به اندازه توانایی شناسایی ذات مقدست آشنایی یابند، و به سعادت و نیکبختی که یگانه بهره هستی است کامیاب آیند.

از آن پس درود بر خرد پرورانی که آینه‌سان پذیرای تجلیات عکس جمال زیبایت شده، و مهر آسا بر نفوس نیازمندان و ناتوانان تابش کرده، و به پرتو رهبری خویش هر یک را بر حسب استعداد پرورش داده و از پرتگاه کژی و تباهی به شاهراه راستی و درستی خوانده و کشانده‌اند.

به ویژه بر آن کس که به راستی و انصاف در میان خرد پروران بدان‌سان است که ایشان در میان سایر افراد انسان، پندارش بر برتری پایه و مقامش حجتی است کامل، گفتار و کردارش بر راستی و درستی دعوایش برهانی است قاطع. محمد که آفرینش هست خاکش هزاران آفرین بر جان پاکش

سپس بر جانشیان و یاران و پیروان وی درود فراوان نثار باد.
 نیکبختی و سعادت یگانه امری است که در وسط السماء آمال بشر جلوه گر
 است، و تمام آرزوهای انسان گرداگرد این جاذب معنوی در حرکت.
 فروغ نیر سعادت است که به نخستین تابش، قلوب افراد انسان را حیات و
 پرورش داده و پس از آن به جنبش درآورده است.
 اگر جنبش و جوش و داد و خروش همه موجودات، برای نیل به سعادت
 نباشد در اینکه کشش و کوشش بشر بالخصوص برای نیل به این مقصد می باشد
 هیچ تردیدی نیست.

اگر سعادت برای انسان مطلوب بالذات نباشد، باید گفت بالذات برای
 انسان مطلوبی نیست، و حال اینکه سرگشتگی همه افراد انسان برای مطلوبی
 مجهول، مشاهد و محسوس است.
 سعادت که هدف توجه انسان و آخرین نقطه مقصود اوست چیست؟ و هر
 چه باشد، آیا حصولش برای انسان امکان دارد یا نه؟ و بر فرض امکان از چه
 طریقی باید تحصیل شود؟

اینها مسایلی است که تعیین واقعی آنها برای تعیین تکلیف بشر کافی
 نیست، بذاहत اینکه حرکات بشر لزوم ارادات او، و ارادت وی نتایج ادراکات
 اوست. و ادراکات یک فرد به اقتضا تبدل اوضاع و احوال متفاوت و متبدل است،
 تا چه رسد به ادراکات همه افراد بشر.

در این مرحله است که در تطبیق مقصد کلی بر افرادش، اختلاف حاصل و
 در تعیین و تشخیص مقصود اصلی، اشتباهات حادث می شود اینجاست که
 ساختمان وجودی انسان و تطورات فکری او، در غین اینکه مجبور به رهتپاری
 خط سعادت و مفلطون بر جذبه وصول به این مأمول است، سدی در جلوت راه وی
 می کشد؛ زیرا با اختلاف افکار و عقاید در تشخیص مقصود انتخاب طریقی

خاص، بی‌بینه و برهان اگر هم امکان داشته باشد، موجب اطمینان خاطر نمی‌باشد چه قطع نظر از اینکه عاقبت سلوک آن طریق معلوم نیست در همان موقع سلوک نیز انسان از راه پریشانی خیال و عدم طمأنینه فکر، دستخوش بدبختی و پریشانی است.

قدیر مسلم این است که احاطه بر حقایق عالم و اطلاع بر علوم متنوعه، به اندازه امکان اگر یگانه موجب سعادت نباشد، تنها چیزی است که حصول شرافت حقیقی برای انسان بسته و پیوسته بدان است؛ زیرا شرافت حقیقی آن شرافت است که برای ذات انسان و با ذات وی باشد، نه اینکه به تغیر اعتبارات و تبدل ملاحظات تبدل و تغیر یابد. پس هر چه از حاق حقیقت انسان بیرون و از متن روان وی خارج است (خواه صورت باشد یا نسبت یا درجه و مرتبت یا غیر اینها) فی الحقیقه مایه شرافت ذاتی نمی‌باشد، بلکه از قبیل حواشی و اضافاتی ناپایدار است که آنها را در حقیقت و ذات انسان تأثیر نیست.

اگر کسی دارای خرمی انباشته از سیم و زر باشد، ذات او را از این دارایی تحوّل حاصل نشده و حقیقت وی دارای کمالی نگردیده است، بلکه زر و سیم موجودی است خارج از وی، که فقط علاقه اضافی آن هم اعتباری بین او و زر و سیم پیدا شده است.

درجه و اعتبار نیز امری است اضافی و موهوم و بسته به نظر دیگران، و هرگز حقیقت ذات انسان از این اضافه تفاضل و تکامل نیابد، و این اضافات هیچ گاه با انسان نباید. پس آنچه به حقیقت موجب شرافت انسان می‌باشد شرافت

۱. این قسمت طبق تحقیق خاص نویسنده این اوراق در تفسیر آیه شریفه: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» و تطبیق آن بر مدارک سه گانه حسن و تخیل و تعقل و تعیین مالکیت حقیقی از میان محصولات این سه، و تأیید این نظر به کلام منقول از امیرالمؤمنین علی علیه السلام: «لَا فِقْرَ أَشَدَّ مِنْ الْجَهْلِ» بشیاء قابل توجه و شایان تنبّه می‌باشد.

روح اوست، و آنچه روح را شرافت می‌بخشد اقتناص معارف، و اقتباس علوم و کشف حقایق و حل رموز است.

دانش و علم صبغه‌ای الهیه است که به دستیاری وسایط فیض روحانی، چنان در روح انسان نفوذ می‌کند، بلکه چنان با روان وی امتزاج می‌یابد، که امتیاز از بین بر می‌خیزد و یگانگی به جای آن می‌نشیند، پس تا ابد با بشر بیاید و تا روان پاینده است این رنگ خدایی با آن جاوید بماند.

بر اثر علم است که روح انسان بر تمام نشأت عالم امکان مسلط و محیط می‌شود، بلکه به وسیله علم و عرفان انسان که عالم صغیرش خوانند از عالم کبیر اکبر، و یا لا اقل با کتب حکمای عظام عالمی مشابه با عالم کبیر می‌گردد. از اینجاست که گفته شد:

هر آن کس ز دانش برد توشه‌ای
جهانی است بنشسته در گوشه‌ای
و هم دیگری گفته است:

روان چون ز دانش شد آراسته
جایی بود پر ز هر خواسته
از این روی خرد پروران عظیم الشأن، که قافله سالاران شرف آموزی و آموزگاران سعادت اندوزی‌اند مردم را، به کلمه واحده، به معارف و علوم و اعتبار و تدبیر و تعقل و تفکر سوق داده و سلسله شوق فطری آنان را به وسیله بیانات لطیفه خویش به جنبش در آورده‌اند.

خاتم دایره کمال به جانشین خویش در مقام اكمال چنین فرموده است:

«یا علی إذا عنی الناس أنفسهم فی تکثیر العبادات و الخیرات فأنت عن نفسك فی إدراک المعقولات حتی تسبقهم؛ ای علی اگر خواهی از همه مردم در بزرگی پیشی گیری، راه دانش پیش گیر و هنگامی که دیگران به افراط در عبادت،

رنج خویش می‌دهند تو روان خویش را در راه دانش به کار انداز^۱.
 در قرآن مقدس به لطیف‌ترین تعبیر، و در عین حال مهیج‌ترین اسلوب،
 مردم به تعقل، که محکم‌ترین پایه سعادت است، دعوت شده‌اند آنجا که به طور
 مانعة الخلو، فرموده است: ﴿لَوْ كُنَّا فَتَمَعُ أَوْ تَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾؛ اگر گویی
 شنوا یا خردی بینا داشتیم در زمرة دوزخیان نبودیم. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ
 لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْفٌ أَلْصَقُ﴾^۲.

چون دانسته شد که حصول شرافت حقیقی برای بشر منوط است به
 حصول علوم برای وی، پس باید این نکته را در نظر گرفت که علوم از حیث
 شرافت متفاوت و متفاضل می‌باشد. و بالنتیجه شرافتی هم که از ناحیه علوم برای
 انسان حاصل می‌گردد متفاوت است، پس اشرف نفوس آن است که افضل علوم
 را واجد باشد، چنانکه من گفته‌ام:

إِنَّ الْقُلُوبَ لِدَى التَّشْبِيهِ أَوْعِيَةٌ
 مَالَتْ عِلْمُوهَا مِنْ رَبِّ أَعْلَاهَا
 فَيُخِيرُ رَمَتَهَا مَا اسْتَفْعَمَتْ فَوْعَتْ
 خَيْرُ السُّبُلِ وَ خَيْرُ الْخَيْرِ أَوْعَاهَا
 باری، بشر در نقطه‌ای از وجود واقع شده که از همه طرف عقایدی مختلف
 و افکاری متشتت بر وی احاطه کرده است، حقایق و اوهام به هم مختلط گشته،
 فضایل و رذایل متشابه و به یکدیگر مشتبه شده است. و در همین حال جاذبه
 سعادت هم او را به صوب خویش جذب، و داعیه شرافت او را به طرف خود
 دعوت می‌کند. پس برای تفکیک زیبا از زشت، و پسندیده از ناپسند، و راست از

۱. این حدیث را شیخ الرئیس در رساله معراجیه روایت، و میر محمد باقر داماد در کتاب الصراط
 المستقیم از آن رساله نقل کرده است. حافظ ابو نعیم نیز در اوایل کتاب حلیة الأولیاء این حدیث را
 با اندک اختلافی از حیث الفاظ آورده است.

۲. ملک: ۱۰.

۳. ق: ۳۷.

کاست، و سود از زیان، و درست از نادرست، و بالجمله نیکبختی و سعادت از بدبختی و شقاوت، به وسیله و راهی محتاج است که موجب طمأنینه نفس و سکون قلب باشد. و او را میزانی در کار است که عقاید مختلفه و آراء متشکبه را بدان موازنه کند، و حقایق را از اوهام جدا سازد. و محکم و معیاری می‌خواهد که نظریات پراکنده را بر آن عرضه دارد، و مغشوش را از خالص امتیاز دهد. و پیر واضح است که هر چه مقاصد انسان (دنیوی باشد یا اخروی) مهمتر باشد، احتیاج وی بدین میزان بیشتر است.

«علامه شیروازی در شرح حکمة الاشراف، پس از اینکه گفته است: «طالب علمومی که خطا و اشتباه را در آن راه است اگر منطق نداند چون انسانی است که در شب تیره، هیمه فراموشد یا چون زرد دیده‌ای است که قزوین را دیدن نتواند و اگر اتفاقاً از وی صوابی صادر گردد از قبیل رمیته من غیر رام و نظیر مداوای پیر زن خواهد بود» چنین گفته است: «تحصیل منطق بر همه دانش پژوهان بایسته و شایسته است خصوصاً بر شاهزادگان و الاخص، شهزادگانی که دارای مقام ولایت عهد هستند، تا به وسیله منطق، صنایع پنج‌گانه را بشناسند و در نتیجه بتوانند با هر صنفی از مردم چنانکه شایسته آن صنف می‌باشد سخن رانند؛ چنانکه یحق تعالی شأنه فرموده است: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛ پس بنا بر آن کس که طاقت برهان دارد به حکمت (برهان) سخن راند و با کسی که تاب فهم برهان ندارد با موعظه حسنه (خطابه) مخاطبه کند و آن کس را که سر معاندت دارد و در انکار می‌کوبد با مجادله (جدل) سرکوبند و دهان بندند.

عنایت ازلی مفیض حق و حکیم مطلق در تنگنای تحصیل حقایق نیز

سعادت و شرافت حقیقی بشر را تأمین کرده، و برای شناختن راه از چاه و تَجَرُّز از غلط و اشتباه وسیله‌ای به وی ارزانی داشته، و آن وسیله قوه منطق و میزان برهان، و به تعبیر ابوسلیمان سجستانی^۱ «مِیَارِ عَقْل» است که به حکمت در نهاد وی به ودیعت نهاده است، تا هر کس پایه خویش بداند و مقام ارجمند خود را بشناسد و بالتالی به سعادت و شرافت حقیقی نایل گردد.

تکمیل رحمت و تتمیم عنایت در این حد هم وقفه نکرد، و برای اینکه بشر بتواند از این قوه الهی که در نهاد وی قرار داده شده است، استفاده کند و آن را به مرحله فعل رساند، شفرایی فرستاد تا طریق استخراج این قوه و استعمال آن را به مردم بیاموزند. *قوله تعالی: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»*

آنچه در اطراف اهمیّت منطق گاستیم فقط به عنوان مقدمه مقصود است و منظور از آن توصیف و تعریف مقام و درجه منطق نیست چه مقام این علم، در حقیقت، چنان است که مقام عشق به گفته مولانا:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان آراسته
چون به عشق ابرم خجل باشم از آن

در اهمیّت منطق همین بس که اثبات اهمیّت هر چیز، حتی خود منطق، باید به وسیله آن انجام یابد. و در حالی که پایه و ریشه همه علوم و مطالب است در عین این حال به تعبیر سقراط^۲: «تاج تمام علوم و در کاخ بلند دانش به منزله

۱. مُحَمَّد بن طاهر بن بهرام از ایرانیان عظیم الشان است که در علوم پیشینیان و به خصوص فلسفه و منطق تبحر و تبحری داشته، و به این جهت به منطق مشهور شده است. عضد الدوله و وزیرانش او را محترم و معظم می‌داشته‌اند، استاد ابوحنّان توحیدی بوده و در نیمه دوم قرن چهارم وفات یافته است.

۲. حدید: ۲۵.

۳. حکیم الهی شهیر که بهترین معرف مقام وی کلمات باقیه اوست مخصوصاً [تا] کتاب حکمت که

رأس زاویه است که هیچ چیز برتر از آن نیست، بلکه بنای کاخ مزبور بدان به پایان رسیده و ختم شده است»^۱. پس بهتر آنکه در این مقام به همین اندازه اکتفا کنیم و از اینجا در باره موضوع پیدا شدن منطق و کیفیت نشو و ارتقا آن به اختصار سخن گوئیم:

پیدایش منطق

بحث در جهات تاریخی منطق، خود موضوعی مهم است که استیفاء آن به تفحص و تصفح کامل بسته و نیازمند و تفصیل آن را تألیفی مخصوص و مستقل لازم است و قطع نظر از اینکه ممکن است تتبع و اطلاع ناقص نگارنده به این غرض وافی نباشد تشییع این موضوع در این موضع، که اختصار منظور و مطلوب می باشد، به کلی با غرض است بدین جهت در این مقدمه به اشاراتی اکتفا و قناعت می کنم و به خود امیدواری می دهم که همت فضیلائی دانشمند متتبع به زودی این موضوع را تحقیق و تنقیح کند و در دسترس استفاده عموم بگذارد.

مقصود در این مقام، بیان زمان پیدا شدن منطق مدرنی است نه منطق تکوینی و طبیعی، چه در زمان پیدا شدن منطق طبیعی هنگامی می توانیم بحث کنیم و نتیجه قطعی به دست آوریم که بتوانیم آغاز پیدا شدن بشر را به طور تحقیق تعیین کنیم، و تعیین این موضوع بر فرض امکان به مقصود ما مربوط نیست. همین اندازه کافی است که بدانیم پیدا شدن منطق با پیدا شدن بشر توأم

۱. کتاب جمهوری افلاطون. هم ترجمه شده است. و انصاف را به همان اندازه که اصل کتاب حکیمانه تدوین شده، این ترجمه همه استادانه و فاضلانه نگارش یافته، و حقاً این ترجمه و نیز کتاب سیر حکمت در اروپا از بهترین کتابهایی است که در این سنوات اخیر نوشته شده است.

۱. کتاب جمهوری افلاطون.

است؛ و این دو همزاد در تمام مراحل هستی همه جا و همه وقت همدوش و همقدمند. منطق طبیعی در حقیقت گوهر زیبایی است که خالق طبیعت در نهاد بشر نهاده، و تحفه گرانبهائی است که آن را در لفافه نطق پیچیده و انسان را به اعطاء آن سرافرازی داده است. پس در باره تدوین منطق می‌گوییم:

در اینکه منطق از چه زمانی به صورت تدوین در آمده و لیاس تألیف به خود پوشیده است آنچه مشهور^۱ و در کتب قدیم و متأخران مسطور می‌باشد این است که: ارسطوطالیس یونانی^۲ بر حسب تقاضی و خواهش اسکندر در قرن چهارم قبل از میلاد مسیح، منطق را تألیف و تدوین کرد و اسکندر معادل پانصید هزار دینار! در برابر انجام این کار به رسم انعام به وی داد و نیز معادل صد و بیست دینار حقوق سالانه برای وی مقرر داشت و به این جهت منطق در میان پیشینیان به میراث ذی‌القرنین استمار یافت متأله سبزواری^۳ در کتاب *لئالی المنتظمه* خود گفته است:

ألفه الحكيم [أ]رسطاليس - ميراث ذی القرنين القدیس^۴
و نیز گفته شده است که: «چون ارسطو نخستین کسی است که فن منطق را از قوه به فعل آورده و تعالیم منطقیه را وضع و تدوین کرده و برای کسی است که به لقب معلم خوانده شده است».

۱. قول غیر مشهوری نیز هست که واضع منطق زنون کبیر و مکمل آن ارسطو و مهذب آن افلاطون بوده است، لیکن این قول به جهاتی خالی از اعتبار است.

۲. ارسطو یا ارسطاطاليس - Aristote یا ارسطوطاليس (در کلمات قدما غالباً به طور اخیر که به اصل یونانی آن هم نزدیکتر است از ارسطو اسم برده شده) حکیم معروف یونانی که در سال ۳۸۴ پیش از میلاد مسیح در استاگیرا که از مستعمرات یونان و تابع مقدونیه بوده است متولد شده و در حدود سال ۳۲۳ قبل از میلاد در شهر خلکیس وفات یافته است.

۳. مرحوم حاج ملاهادی سبزواری (متوفی در سال ۱۲۸۹ قمری).

۴. شاید «القدیس» صفت برای میراث باشد بنابراین اشکالی وارد نخواهد بود.

ابن خلدون^۱ در مقدمه تاریخ خود گفته است: «... تا اینکه ارسطو در یونان پیدا شد و مباحث و مسایل و فصول منطق را مهذب و مرتب ساخت و آن را آغاز علوم فلسفی و فاتحه آنها قرار داد و کتابی مخصوص به فن منطق مسمّا به نصّ تألیف کرد و بدین جهت به عنوان معلّم مشهور شد».

مفاد بعضی از عبارات خود ارسطو نیز اشعار دارد به اینکه نخستین مدوّن منطق اوست. از جمله قسمت ذیل است که شیخ در شفاء از وی حکایت کرده است: «پیشینیان ما در باب قیاسها جز قوانینی مجمل و ضوابطی غیر مفصل چیزی برای ما به ارث نگذاشتند. استخراج ضروب و شروط هر قیاس و شرح و تفصیل احکام آن و بیان و تمیز منتج و عقیمش؛ امری است که بر اثر رنج فراوان و کوشش بسیار ما پدید آمده است. پس اگر از آیندگان کسی در آن زیادت بیند اصلاح کند و اگر نقصانی باشد جبران فرماید».

بعضی هم اجماع مورّخین را بر اینکه: «نخستین کسی که صورت قیاسها را استنباط کرده ارسطو می باشد ادعا و حکایت کرده اند».

این است آنچه در زمینه آغاز پدید شدن تدوین منطق، مورد اعتقاد اسلاف، یا معقد اجماع آنان می باشد، لیکن با این عقاید متفق و اتّوال متحد، نویسنده این اوراق احتمال می دهد که این منقولات اگر بالمره بی اصل نباشد لا اقلّ مؤول باشد و ارسطو نخستین مدوّن منطق در دنیا، یا لا اقلّ نخستین مستنبط آن نباشد، بلکه احتمال قوی می رود که منطق پیش از طلوعش در یونان از مشرق به ویژه ایران، مهد دانش و مرکز علم و معرفت، طالع و در مظهر کتابت و تدوین و لباس نظام و تألیف متجلی شده و آن گاه در فتنه اسکندر، به وسیله وی کتب منطقی نیز، در طی سایر تفایس علمی و مادی، به یونان انتقال یافته باشد.

۱. عبدالرحمان بن محمد بن خلدون اشبیلی صاحب تاریخ معروف که در باره مقدمه آن گفته شده است: «خزانة علوم اجتماعی و سیاسی و ادبی است» در سال ۸۰۸ قمری وفات یافته است.

از جمله قرائین و شواهدی که احتمال فوق را تولید و ممکن است این نظر را تأیید کند اموری است که ذیل^۱ یاد می‌شود:

اول: اینکه پیش از استیلا اسکندر بر ایران، علوم متنوعه (از قبیل: فلسفه و نجوم و طب و حساب و غیر ذلک) در ایران رایج و مدون بوده است و وجود علوم مزبور، مخصوصاً فلسفه، بدون وجود منطق اگر غیر معقول نباشد قابل اذعان و قبول هم نخواهد بود.

برای اثبات اینکه علوم مزبوره قبل از غلبه اسکندر در ایران رایج و معمول بوده توجه به دلایل ذیل، کافی است:

۱. ابن ندیم از کتاب *نهمطان*^۲ تألیف ابوسهل نوبخت^۳ شرحی مفصل در خصوص کثرت علوم مدون در زمان جمشید و ضحاک و زمانهای بعد، تا برسد به زمان اسکندر حکایت کرده، پس از آن عباراتی آورده است که خلاصه ترجمه‌اش از این قرار است: «تا اینکه اسکندر از مقدونیه برای جنگ به ایران آمد و دارا را کشت و بناهای عالی را که بر سنگ و گوب آن، اصناف علوم منقوش بود ویران کرد و امر داد علوم مهمه را که در دوا و این و خزان شهر اصطخر بود استنساخ و از زبان پارسی به زبان قبطی و رومی ترجمه کردند. و پس از استنساخ، آنچه را محل حاجت ندانست سوخت! از جمله کتابی بوده است به نام

۱. ابوالفرج محمد بن اسحاق ندیم، صاحب کتاب *الفهرست* که تاریخ ولادت و وفات او کاملاً معلوم نیست (بنا به منقول از کتاب *ذیل تاریخ بغداد* تألیف ابن نجار، وفات وی در روز شنبه ۲۰ یا ۱۹ شعبان سال ۳۸۵ قمری بوده) کتاب *الفهرست* او در شعبان ۳۷۷ تألیف شده است.

۲. راجع به معنی این لفظ تحقیق قابل اعتمادی به نظر نرسیده است. آنچه نگارنده حدس می‌زند این است که این لفظ معرب «نو آمدان» باشد؛ زیرا این کتاب در زمینه موالید نگاشته شده است.

۳. فضل بن نوبخت اصلاً ایرانی و از بزرگان متکلمین و از اشخاصی است که کتابهای حکمت را از پارسی به عربی ترجمه می‌کرده‌اند. از طرف هارون، به ریاست و تولید خزانه کتابهای حکمت گماشته شده بوده است تاریخ تولد و وفات وی تحقیقاً معلوم نیست.

کشتج^۱. و آنچه لازم می‌دانست با اموال و خزاین فراوان به صحابت چند تن از دانشمندان ایران به مصر فرستاد».

در این فتنه قسمتی از دانشنامه‌های فارسی سالم ماند که در زمانهای پیش بر حسب پیش‌بینی زردشت و جاماسب حکیم، و اخبار آنها از استیلا اسکندر و تخریب و اهلک و احراق او، به ناحیه چین و هند فرستاده شده بود.

باز ابن ندیم و غیر وی از کتاب اختلاف/الزیجات تألیف ابومعشر بلخی^۲ شرحی نقل کرده‌اند که خلاصه مضمون آن چنین است: «توجه و عنایت شاهان ایران به صیانت علوم بدان پایه رسید که پوست درخت خدنگ را که به توز موسوم و محکم‌ترین پوستها و با دوام‌ترین آنها می‌باشد، برای نوشتن علوم انتخاب کردند، پس آن دانشمندان آگاه را وادار کردند که شهرهای ایران را به دقت رسیدگی کنند، هر شهری که آب و هوای بهتر و از زلزله و خسف دوزتر و از حوادث و آفات محفوظ‌تر باشد، عین نمایند تا نامه‌های مزبور در آنجا ذخیره و مدفون گردد».

نتیجه فحوص و کاوش دانشمندان این شد که اصفهان از تمام شهرهای ایران برای این مقصود بهتر است، و در بین بقاع اصفهان از همه جا بهتر رستاق جی، و در میان نقاط این رستاق مرکز و قصبه آن بهترین نقطه می‌باشد، پس قهندزی (کهن دژ - دژ کهنه) را که در وسط شهر جی و به نام سارویه بود انتخاب و نوشته‌های مزبور را در آنجا دفن کردند».

۱. ترجمه و تفسیری برای این لفظ به نظر نرسیده است آنچه به گمان نگارنده می‌رسد این است که این لفظ «گشته» و مراد از آن گردش و دور باشد و بعید نیست که مراد از کتاب/ادوار هزارات که در طی کلام ابومعشر نقل شده است همین کتاب گشتج باشد.

۲. جعفر بن محمد بلخی منجم [و] فاضل معروف که به سن متجاوز از صد سال، در اواخر رمضان سال ۲۷۲ قمری در واسط وفات یافته است.

ابومعشر پس از شرح فوق باز گفته است: «چندی پیش از زمان ما قسمتی از آن محل که مستودع علوم و نوشته‌های مزبور است خراب شده، و مقداری از آن بوستهای درخت توز که اصنافی از علوم به خط پارسی قدیم در آنها مکتوب بوده است به دست آمده، از جمله مکتوبی که از یکی از سلاطین قدیم ایران است به مضمون ذیل قرائت و ترجمه شد: در زمان طهمورث منجمان خبر دادند که به واسطه بارانهای متوالی و شدید در ناحیه مغرب طوفانی حادث خواهد شد (حادثه‌ای که دویست و سی و یک سال و سیصد روز بعد از اولین روز سلطنت طهمورث به وقوع پیوست) و طهمورث شاه را که دوستدار دانش و دانشمندان بود بیم دادند که احتمال است این حادثه از مغرب به مشرق تجاوز و سرایت کند و بر بلاد شرقی صدمه وارد آورد طهمورث مهندسان را امر داد که بهترین بقاع مملکت را تعیین کنند و چون مهندسین سارویه را انتخاب و معین کردند فرمود بنایی محکم در آنجا ساختند آن گاه به شهر یاد که علوم مختلفه‌ای را که در خزاین وی بود بر پوست توز بنویسند و در آن بنا دفن کنند تا پس از فرو نشستن طوفان مزبور علوم مستور برای مردم آشکار و مورد استفاده گردد.

از جمله کتابهایی که در آنجا دفن شده است کتابی است که یکی از حکما سلف؛ آن را تألیف کرده و مردم زمان طهمورث و ازمنه قبل از او، آن را به نام *ادوار هزاره‌ها* می‌خوانده‌اند و در این کتاب، سالها و دوره‌های معلومه برای

۱. ابن ندیم نوشته است: «یکی از اشخاص ثقه به من خبر داد که در سال ۲۵۰ قمری یک قسمت دیگر از بنا مزبور، که گمان نمی‌رفت آنجا بنا و ساختمانی باشد خراب گردید و کتابهای بسیار که کسی به خواندن آنها آشنا نبود، پدیدار شد.» آن گاه نوشته است: «چیزی را که خودم دیدم مقداری از کتب بود که در اصفهان کشف و استخراج شده و ابوالفضل بن عمید برای ترجمه به بغداد فرستاد و بعضی از آنها فعلاً نزد شیخ و استاد ما ابوسلیمان موجود است.» باز نوشته است: «به قراری که می‌گویند سارویه یکی از بناهای معظم و محکم قدیم است در مشرق که به منزله اهرام مصر می‌باشد در مغرب.»

استخراج اوساط کواکب و اسباب و علل حرکات آنها ضبط شده است ... الخ^۱.

نتیجه این شرح مفصل آنکه وجود و رواج فلسفه تدوینی در ایران قبل از تسلط اسکندر احتمال، بلکه ظناً قوی تولید می‌کند که منطق نیز در آن مملکت پیش از ظهور ارسطو موجود بوده است. و هیچ بعید نیست که کتابهایی مربوط به فن مزبور نیز تألیف شده، و ارسطو از ترجمه آنها استفاده کرده، و از آن پس منطق را در یونان نسبت به خود داده باشد. و به مناسبت اوضاع آن عصر گوی این نام نیک را او از میدان ربوده، و این شهرت نصیب وی شده باشد، به طوری که مردم ایران هم به تدریج فراموش کرده باشند که تدوین کننده علم منطق خود ایشان بوده و کتابهایی در خصوص آن داشته‌اند.

۲. فیثاغورث^۲ که ابتدا سقراط بوده است بنا به قولی نزد ایرانیان دانش آموخته و افلاطون هم که شاگرد سقراط و استاد ارسطوست بسیار مایل بوده است به ایران مسافرت و نزد مغان^۳ تحصیل کند، بلکه شاگردی خود سقراط نیز نزد شخصی ایرانی نقل شده است.

و حتی بعضی از مؤلفین، سقراط و افلاطون را از متبحرین در فلسفه ایران

۱. شاید حکیم سامی، نظامی همین کتاب را در نظر داشته آنجا که گفته است:

سخن را نشان جست بر رهبری	ز یونانی و پهلوی و دری
از آن پارسی دفتر خسروان	که بر یاد بودش چو آب روان
بفرمود تا فیلسوفان همه	کنند آنچه دانش بود ترجمه
نخستین طرازی که بست از قیاس	کتابی است کان هست گیتی شناس

۲. «فیثاغورث ولد فی القرن السادس قبل المسيح ثم بعد ذلك توجه فیثاغورث إلى بلاد الكلدانیة لیتعلم علم المجوس». (تاریخ الفلاسفة اليونان).

۳. کلمه «مغ» همان است که به لفظ مجوس تعریف شده است.

قدیم شمرده و معروف بودن آن دو حکیم را بدین تبخّر، ادّعا کرده‌اند.^۱
این قسمت بر مقصود ما از این جهت دلالت دارد که ترقّی فلسفه در ایران تا به حدّی که علمای بزرگ یونان در صدد تحصیل آن از این کشور برآیند می‌رساند که فلسفه، و بالتبع منطق، در ایران کاملاً انتظام یافته و منقّح و مدوّن بوده است.

۳. وجود اصطلاحات فلسفی در زبان فارسی (از قبیل کیان خره^۲ بهمن، شیدا سپهبد، مینوی، گیتی، خره، اسفندارمذ، خرداد، مرداد، اردیبهشت^۳ و نظایر اینها) باستانی بودن فلسفه و بالملازمه منطق را در ایران تأیید و تقویت می‌کند، بلکه دور نیست. چنانکه بعضی ادّعا کرده‌اند پیدا شدن عنوان حکمت اشراق و مصطلح شدن آن به این مناسبت باشد که از شرق (ایران) گرفته شده است.

۱. این قسمت منقول است از کتاب «...» ویلیام جاکسن A.V. Williams Jackson پرفسور زبانهای هندی و ایرانی تحت عنوان زردشت یا سیر ایران قدیم نوشته است.

۲. علامه شیرازی عبارت حکمة الإشراق سهروردی را اینجا که گفته است: «و أضواء المینویة یتابع الخرة والرأی التي أخیر عنها زرادشت و وقع خلسة الملك الصديق جنسور و المبارک إليها فشاها علی ما قال»، بدین مضمون شرح کرده است: «مراد از «مینویه» روحانیّه است چنانکه حکیم فاضل زرادشت آذربایجانی در کتاب زند از آن به این مضمون، خبر داده است: جهان به دو قسم تقسیم است:

۱. مینوی؛ که عالم نورانی روحانی است.

۲. گیتی؛ که عالم ظلمانی جسمانی است.

و مراد از «خره»، نور فایض است چنانکه زرادشت گفته: «خره نوری است که از یزدان ساطع است و به این نور، برای بعضی از مردم بر بعضی ریاست حاصل می‌شود - تا آنکه گفته است: - خره‌ای که به پادشاهان مخصوص است به نام «کیان خره» خوانده می‌شود».

۳. لغات فوق بر حسب ترجمه بعضی، به ترتیب، به معانی زیر می‌باشد: روح القدس، نفس ناطقه، عالم ارواح و مثل، عالم اجسام و مادیات، الهام وحی اشراق، عقل، ربّ النوع زمین، ربّ النوع آب، ربّ النوع درخت و ربّ النوع آتش.

معانی دیگر نیز برای الفظ مزبوره هست که چون با آنچه از استشهاد به آنها مقصود است تناسب ندارد نقل آنها در اینجا بی مورد می‌باشد.

شیخ مقتول سهروردی، پس از اینکه در کتاب حکمة الاشراق گفته است: «سخنان دانشمندان پیشین مرموز است^۱، و رمز را نتوان یا شاید رد کرد (لا رد علی الزم)» چنین گفته است: «قاعده اشراق در نور و ظلمت که طریقه فرزائگان ایرانی (مانند جاماسب، فرشاد شور یا فرشاد شیر، بزرگهمر - بوذرجمهر - و دانشمندان پیش از ایشان) می باشد مبتنی بر اساس رمز است».

شارح علامه در شرح این قسمت گفته است: «نور رمز وجوب، و ظلمت رمز امکان است، پس لفظ «نور» تعبیری است از واجب الوجود، چنانکه لفظ «ظلمت» تعبیری است از ممکن الوجود. و مراد حکمای ایرانی این نیست که برای عالم خلق، دو مبدأ باشد: یکی نور و دیگری ظلمت؛ زیرا گفته‌ای چنین سست و سخنی بدین حد درستی از هیچ عاقلی صادر نشود تا چه رسد به فضیای ایرانی و دانشمندان پارسی که شناگران و غواصان دریاهای علوم حقیقت عقلیه اند و به این جهت پیغمبر حاتم علیه السلام در باره آنان فرموده است: «اگر دانش در ثریا باشد همانا مردانی از پارس آن را به دست می آورند». و مصنف، در این کتاب حکمت آنها را زنده کرده است و اشخاصی را که مصنف یاد کرده (جاماسب - شاگرد زردشت - ... الخ) از متأخران حکمای ایران محسوبند. و از متقدمان آنان هستند پادشاهان افاضل و ملوک اعظم مانند کیومرث، طهمورث، افریدون، کیخسرو و زردشت که حوادث روزگار (زوال سلطنت و سوخته شدن کتب مهم ایشان به دست اسکندر از اعظم آن حوادث است) حکم و آرا و عقاید

۱. اشکوری سه وجه ذیل را برای راه نظر حکما در الغاز و رمز بیان کرده است:
۱. آنکه اشخاصی نالایق بر این اسرار واقف نگردند تا آن را حربه مقاصد فاسده خویش قرار دهند.
۲. آنکه طالبین در تحصیل آن عنایت کامل مبذول دارند، و پس از تحمل رنج برای فهم آنها لذت وافر برند، و اشخاص سست و کسل به گرد آن نگردند.
۳. آنکه فکرها ورزیده گردد.

و اقوال آنان را ائتلاف و افناء کرده است.

* شاید بعضی از آنچه نگارش یافت به نظر دانشمند معاصر فرید وجدی نیز رسیده باشد که مضمون ذیل را در *دایرة المعارف* نوشته است: «مردم گمان می‌کنند نخستین مطلع فلسفه و اولین مشرق آن یونان است، لیکن این گمانی است فاسد؛ زیرا فلسفه در ابتدا از بلاد مشرق، ایران و هند و مصر و چین طالع، آن گاه به بلاد یونان منتقل و در آنجا ظاهر و شایع شده است ... الخ».

دوم: گریگور^۱ در تاریخ مختصر الدول گفته است: «ارسطو را که معلم اول نامیده‌اند نه از این جهت است که مخترع منطق و مستنبط آن باشد (چنانکه بعضی توهم کرده‌اند)، بلکه از باب این است که متفرقات آن را جمع کرده است».

شهرستانی^۲ در کتاب *الملل و النحل* گفته است: «ارسطاطاليس حکیم علم منطق را به وجود آورده و آن را با تمام تعلیمات خوانده است، لیکن در حقیقت منطق را تأسیس نکرده، بلکه از کلام پیشینیان تجرید نموده؛ زیرا حکمت و فلسفه هیچ گاه از قوانین منطق خالی نبوده است».

این عبارت صریحاً دلالت می‌کند که ارسطو اولین مستنبط منطق نیست.

کلام خود ارسطو نیز آنجا که گفت: «پیشینیان ضوابطی برای ما به یادگار گذاشته‌اند و ما آن را اکمال کرده‌ایم» تقدیم اختراع و استنباط منطق را می‌رساند، بلکه به تقدیم تدوین آن نیز اشعاری دارد.

سینم: قطب الدین اشکوری^۳ در کتاب *محبوب القلوب* (پس از ذکر کلامی

۱. ابوالفرج بن هارون طیب ملطی معروف به ابن عبری متولد در سال ۱۲۲۶ میلادی که به سنی متجاوز از شصت سال در شهر مراغه وفات یافته است.

۲. محمد بن عبدالکریم بن احمد شهرستانی مورخ مشهور، که در سال ۴۷۹ قمری تولد و در سال ۵۴۸ وفات یافته است.

۳. محمد بن شیخ علی بن عبدالوهاب پیله فقیه الاشکورا، اصلاً اشکوری است، لیکن در لاهیجان

که سابقاً از ابومعشر بلخی نقل کردیم و پس از ذکر اینکه صاحب^۱ ابن عمید مقداری از مکتوبات را که به واسطه خرابی در اصفهان ظاهر شده بود به بغداد فرستاد تا در آنجا قرائت و مطالب آنها را استخراج کنند) نوشته است: «و گفته‌اند که اصل منطق و حکمتی که ارسطوطالیس تألیف و تهذیب کرده است هنگام غلبه اسکندر بر دارا و استیلا بر بلاد ایران از خزاین ایران گرفته شده و ارسطو بر این تألیف و تهذیب توانایی نیافت مگر به وسیله کتابهای ایران».

آن گاه خود اشکوری چنین اظهار عقیده کرده است: «هر کس بهره‌ای از حکمت صحیحه داشته باشد و مقدار حکمت ایران و شرافت آن را آگاه باشد در

سکنی داشته. مردی فاضل و متبحر بوده است کتاب محبوب القلوب او که حقیقه محبوب قلوب ارباب فضل می‌باشد بر تنبیه کامل وی دلالت دارد. کتاب مزبور مشتمل است بر مقدمه و سه مقاله و خاتمه:

مقدمه: در حقیقت فلسفه و منشأ آن و سیر علوم.

مقاله نخست: در احوال حکما از آدم تا صدر اسلام.

مقاله دوم: در ترجمه احوال حکماء اسلام و در ذیل این مقاله است شرح احوال صوفیه.

مقاله سیم: در احوال ائمه معصومین.

و در ذیل این مقاله است احوال جمعی از فقها که خاتمه آنها را است. عایش میرداماد^۲ قرار داده است.

خاتمه: در شرح حال مؤلف و آباء اوست.

نسخه‌ای از این کتاب در مدرسه صدر تهران موجود است، لیکن مع التأسف قسمت خاتمه آن ناقص می‌باشد. مقدار مختصری از اوایل این کتاب به طبع رسیده است. از آنچه در ذیل حال ابن سهل صوفی رازی نگاشته آنجا که نوشته است: «از تصنیفهای ابن سهل است کتاب الکواکب الثابتة. این کتاب مصور است و نسخه‌ای به خط خود ابن سهل که در نهایت زیبایی نوشته و تصویر شده است، نزد من بود این کتاب در حریق که به سال ۱۰۵۸ در شهر لاهیجان واقع شد با سایر کتابهای سوخت» دانسته می‌شود که تألیف کتاب محبوب القلوب پس از [سال] ۱۰۵۸ انجام یافته است.

۱. ظاهراً مراد ابو الفضل بن عمید باشد، چنانکه از ابن ندیم نیز نقل شد، و لفظ صاحب از اشتباهات ناسخ باشد.

آنچه گفته‌اند تردیدی نخواهد داشت مؤید این گفته است حدیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است: «لو كان العلم بالثريا لتناولته رجال من فارس»^۱. این است آنچه لازم و مناسب دیدم که در این دیباجه برای چگونگی پیدا شدن منطق، با تتبع ناقص، آن را یاد آور شوم و چنانکه گفتم منتظر و امیدوارم که این موضوع به همت فضلالی منتبّع، در آینده روشن‌تر شود.

اینک نوبه تلخیص چگونگی سیر منطق است بعد از ارسطو:

سیر منطق

پس از اینکه ارسطو منطق را در یونان تألیف کرد، بالطبع تعلیم و تعلّم آن رایج و بحث و فحش در اطراف مطالب آن شروع شده، لیکن این تألیف چنان بر اساس متانت و استحکام نبوده بود که هیچ کس از مناطق و فلاسفه بعد از ارسطو نتوانستند در قواعد و اصولی که وی تأسیس کرده خدش‌ای کنند. به این جهت همان منطق به همان قواعد و اصول، از باب تقلید صرف، بلکه از باب ظهور متانت و وضوح استحکام مورد استفاده و جواب گروه دانش‌پژوه و شیعه فلسفه گردید.

شیخ الرئیس در شفاء، پس از نقل کلام ارسطو مبنی بر رجوع به در تدوین

۱. این حدیث را علامه شیرازی و اشکوری به همین عبارت روایت کرده‌اند، لیکن ابن خلدون (در ذیل فصلی که برای بیان اینکه بیشتر حمله علم در اسلام از عجم بوده‌اند نوشته است) حدیث فوق را به عبارت ذیل نقل کرده است: «لو تعلق العلم بأكتاف السماء لئاله قوم من أهل فارس». فخر الدین رازی در ذیل آیه: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (جلد سیم ص ۶۱۳) پس از نقل چند قول در باره مراد از «قوم» چنین گفته است: «و دیگران گفته‌اند [منظور] از «قوم» در این آیه ایرانیان اراده شده چه روایت است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله را از این آیه پرسیدند دست خود را به گردن سلمان زد و گفت: این و یارانش مراد است آن گاه گفت: «لو كان الدين معلقاً بالثريا لئاله رجال من أبناء فارس».

منطق برده است (به شرحی که سابقاً نگارش یافت) چنین گفته است: «ای گروه دانش‌پژوه بنگرید که بعد از ارسطو تا به امروز، با این دوری عصر و درازی زمان، آیا کسی پیدا شده است که بر منطق تألیفی وی چیزی بیفزاید یا نقصان و قصوری برای آن اثبات کند نه، بلکه آنچه ارسطو آورده کامل و تمام، و میزان صحیح و حق صریح می‌باشد».

کانت و هگل که دو تن از دانشمندان معروف آلمانند، بنا به نقل بستانی در *دایرة المعارف* خود چنین گفته‌اند: «از عهد ارسطو تا زمان حاضر، کسی بر علم منطق چیزی نیفزوده است».

مبحث ایساغوجی را که پرفیریوس - فروریوس - (متوفی در ۳۰۴ میلادی) شاگرد بلوطین (متوفی در ۲۷۰ میلادی) نوشته و بر تألیف ارسطو افزوده است، در حقیقت جزء منطق نیست که تألیف ارسطو بدون آن ناقص شمرده شود، بلکه مطالبی است که برای توضیح و به عنوان مدخل (مقدمه) به آنچه ارسطو تألیف کرده اضافه شده است. و به همین جهت آن را ایساغوجی که به معنی مدخل می‌باشد نام نهاده است.

به هر حال معلم ثانی فارابی (متوفی به سال ۳۴۰ هجری) در خصوص ظهور فلسفه و چگونگی سیر منطق از جهت تعلیم و تعلّم تا زمان خودش، شرحی حکایت و تقریر کرده (بنا به نقل ابن ابی اصیبعه خزرجمی^۱ متوفی در سال ۶۶۲ قمری) که خلاصه ترجمه آن چنین است: «فلسفه در زمان سلاطین یونان بعد از ارسطوطالیس تا زمان ملکه^۲ در اسکندریه شایع و رایج بود و از زمان

۱. از دوست دانشمندم حضرت آقای مشکاة استاد محترم دانشگاه که کتاب *طبقات الأطباء* ابن ابی اصیبعه را برای استفاده قسمت منقول فوق در دسترس نگارنده گذاشتند و هم برای یادآوری نام ابوالبرکات بغدادی سپاسگذارم.

۲. ظاهراً مراد کلوپاترا ملکه مصر باشد.

ارسطوطالیس تا زمان ملکه دوازده کس به سلطنت رسیدند که سیزدهم آنها ملکه است و در این بین، دوازده نفر از معلمین بزرگ فلسفه ظاهر شدند که یکی از آنها معروف به اندرونیقوس می‌باشد چون دوره سلطنت به ملکه رسید او غشطش^۱ پادشاه روم بر ملکه غالب شد و او را کشت^۲ و مملکتش را به تصرف آورد.

چون او غشطش به سلطنت استقرار یافت به خزاین کتب رسیدگی کرد، کتابهایی از ارسطوطالیس در آنجا یافت که همه در زمان خود او یا زمان ثاوفرسطس نوشته شده بود، و کتابهای دیگری نیز از معلمین و فلاسفه دیگر دید که همان مطالب کتب ارسطو در آنها درج شده بود، پس فرمان داد کتابهای ارسطو را که در زمان خود او یا زمان شاگردهایش نوشته شده استنساخ کنند، و فقط همانها را در مدارس به بیم دهند. و نیز فرمود تا دو نسخه دیگر از کتابهای مزبور را استنساخ کنند که یکی را در مازنه اسکندریه بگذارد و آن دیگر را با خود به روم ببرد. آن گاه به اندرونیقوس کت یکی از دانشمندان را برای تعلیم در مدارس اسکندریه به جانشینی خود برگزیند و خود در رکاب وی عازم روم شود.

پس از این واقعه، برای تعلیم و تعلم دو مرکز مهم به هم رسید، این دو مرکز همچنین برقرار بود تا وقتی که نصرانیت در روم شایع و فایق شد و تعلیم را در آنجا باطل ساخت، پس مرکز علمی منحصر شد به همان اسکندریه.

مدتی کار بدین قرار بود تا اینکه یکی از سلاطین مسیحی راجع به این موضوع با اساقفه مشاوره کرد و قرار بر آن شد که از این تعلیم آنچه برای دین مسیحی مضر نیست تعلیم شود و آنچه مضر پندارند ممنوع گردد و چنین

۱. ظاهراً مراد اوکوست (متولد در سال ۶۳ پیش از میلاد و متوفی در سال ۱۴ بعد از آن) می‌باشد.
 ۲. این واقعه در حدود سی سال پیش از میلاد بوده است.

تشخیص دادند که: از کتابهای منطقی تا آخر اشکال وجودیه بیشتر تعلیم نشود؛ زیرا گمان می‌کردند این مقدار برای ترویج دین مسیحی نافع، و زاید بر آن مضر است.

امر تعلیم بدین قرار تنظیم یافت، تا اینکه پس از مدتی طولانی اسلام ظاهر، و تعلیم از اسکندریه به انطاکیه منتقل شد. و مدتی هم اوضاع تعلیم بدین روش بود تا کار به جایی رسید که جز یک معلم در انطاکیه نماند، در نزد آن معلم دو تن یکی از اهل حرّان و دیگری از اهل مرو (منطق و فلسفه آموختند و در موقع خروج از انطاکیه کتبی چند با خود بردند و به نشر علم پرداختند دانشمند مروی به دو کس: یکی ابراهیم مروزی و دیگر یوحنا بن ختان علم آموخت. دو کس هم (یکی اسرائیل اسقف است و دیگر قویری) از آن شخص حرّانی منطق و فلسفه فرا گرفتند.

این چهار نفر به بغداد رفتند و در آنجا به تعلیم مشغول شدند، لیکن ابراهیم و یوحنا بیشتر اوقات خویش را به امور دینی مصروف می‌داشتند به خلاف قویری که شغل خود را منحصر به تعلیم قرار داد بود. این ثوبان^۱ از شاگردان ابراهیم مروزی می‌باشد.

معمولاً در تعلیم و تعلّم منطق، تا هنگامی که شرح داریم از اشکال وجودیه تجاوز نمی‌شد.

و اما خود من منطق را تا آخر کتاب برهان در نزد یوحنا بن ختان و سایر قسمتها را پس از آن فرا گرفتم. و از آن موقع که زمام تعلیم به دست دانشمندان اسلامی افتاد، آموختن این قسمت منطق نیز آزاد و متداول و معمول شد، به طوری که هر کس تا هر جا از فن منطق را مایل بود می‌توانست فرا بگیرد» انتهی. در همین دوره بود که در نتیجه آزادی فکر مسلمین، علوم فلسفی به ویژه

۱. شرح حال این شخص بر نگارنده مجهول است.

علم منطق رواجی بسزا یافته و رفته رفته به اوج ارتقا رسید و بزرگان منطقی (از قبیل ابوسلیمان سجستانی، ابن زرعه^۱، ابو زکریا^۲ ابن خمار^۳ احمد بن طیب^۴ و غیر اینان) که فارابی بزرگترین مفاخر شرق و اسلام، در رأس آنها واقع است پا به عرصه ظهور گذاشته‌اند و همین دوره است که ابوریحان بیرونی و شیخ الرئيس و نظایر ایشان ولیده و نتیجه آنند.

سلسله تعلیم و تعلم منطق، همچنان که از زمان ارسطو تا زمان فارابی (به طوری که نقل شد) محفوظ مانده و هر خلفی از سلفی فرا گرفته است از دوره فارابی تا زمان خواجه نصیرالدین طوسی هم محفوظ و معلوم می‌باشد؛ زیرا خواجه به گفته خردس منطق/ اشارات از استادش فریدالدین داماد و او از بهمنیار و او از شیخ الرئيس فرا گرفته است. و استاد شیخ [الرئيس]، ابوعبدالله ناتلی می‌باشد که علی الظاهر از یکی از استادان معروف دوره فارابی فن منطق را فرا گرفته بوده است.

۱. ابوعلی عیسی بن اسحاق بن زرعه بن مرقس بن زرعه بن اسحاق که به گفته ابن ندیم یکی از بزرگان منطق و فلسفه و یکی از مترجمین زبردست زمان وی بوده، در حجه سال ۳۳۱ در بغداد تولد یافته است.

۲. یحیی بن عدی بن حمید بن زکریا منطقی که به گفته ابن ندیم ریاست ارباب منطق در زمان وی به او منتهی شده است نزد ابو بشر متی بن یونس (که از شاگردان معروف قویری است) و نزد معلم ثانی تلمذ کرده است. تاریخ ولادت و وفات او محقق نیست.

۳. ابوالخیر، حسن بن سوار بن بابا بن بهرام که از شاگردان یحیی بن عدی و به تعبیر ابن ندیم از افاضل منطقیین زمان وی بوده است، در ماه ربیع الاول سال ۳۳۱ قمری تولد یافته است.

۴. احمد بن محمد بن مروان بن طیب سرخسی یکی از فلاسفه بزرگ اسلام و از شاگردان فیلسوف عرب یعقوب بن اسحاق کندی (متوفی در حدود سال ۲۵۲ قمری) و دارای تألیفات زیادی در موسیقی، منطق، مسالک و معالک (جغرافی)، ارثماطیقی (حساب)، جبر و مقابله و غیر ذلک می‌باشد. در اوایل امر معلم المعتضد بالله خلیفه عباسی، و در اواسط ندیم وی، و در پایان کار به جهتی که در کتب مربوطه نوشته‌اند مقتول به فرمان او شد. تاریخ ولادت او محقق نیست.

بعد از زمان خواجه تا زمان ما نیز سلسله، محفوظ و تقریباً معلوم است و چون اتصال این سلسله کاملاً قطعی و یقینی نیست علی العجالة از بیان آن صرف نظر می‌کنم.

باید متذکر بود که مقصود از بیانات سالفه نه این است که حال تعلیم و تعلم منطق و فلسفه همیشه در همه جا یکسان بوده، یا اینکه سلسله تعلیم و تعلم آن به همین طریقی که ذکر شد انحصار داشته است، بلکه مراد بیان حال و کیفیت سیر آن است به طور اجمال، و گرنه شاید در همان زمان که منطق و فلسفه در نقطه‌ای به اوج اعتلاء خود رسیده در جای دیگر دارنده و خواننده آن موهون، بلکه زندیق محسوب می‌شده است، عبارت: «من تمنطق تزندق!» از یادگارهای چنین ازمنه و امکا ای می‌باشد. و در چنین زمانی بوده که در اندلس ابن رشد ناچار شده کتابی برای اثبات عدم تنافی منطق با دین به نام فلسفه بنویسد و به آیات شریفه قرآن مقدس که مردم را به تعقل و اعتبار امر می‌کند استدلال نماید.

همچنین است امر سلسله تعلیم و تعلم کاملاً سلسله خواجه در تعلم منطق اشارات به توسط بهمنیار به شیخ منتهی می‌شود. در صورتی که شاید اشخاصی دیگر از طریق ابو عبیده جوزجانی، یا دیگری از تلامذات شیخ منطق و فلسفه آموخته باشند، بلکه ممکن است خود خواجه نیز غیر منطق/اشارات را از غیر طریق مزبور آموخته باشد.

در اینجا بی‌مناسب نیست متذکر شویم که زمان ورود منطق در عالم اسلام از حیث ترجمه مقدم است بر زمان ورود آن از حیث تعلیم و تعلم، چه آنکه در زمان ساسانیان قسمتی از علوم که از آن جمله است منطق، از یونانی به زبان پارسی ترجمه شده و در ایران موجود بوده است. و چون نوبه خلافت اسلامی به ابوجعفر منصور (دومین خلیفه عباسی متوفی در ۱۵۸ قمری) رسیده، به نویسندگان شہیر ایرانی ابن مقفع (مقتول یا متوفی در حدود ۱۴۵ قمری) امر داد که منطق را از زبان

پارسی^۱ به زبان عربی ترجمه کند. ابن مقفع چند کتاب منطق را از قبیل قاطیغوریاس، باریرمیناس، اتالوطیقا و کتاب ایساغوجی ترجمه کرد. و بعید نیست پاره‌ای از اصطلاحات منطقی که اکنون متداول است همان اصطلاحاتی باشد که ابن مقفع وضع یا تعریب کرده است، چنانکه محتمل است لفظ «منطق» ترجمه لفظ «مهر»^۲ باشد (این لفظ و الفاظی دیگر از قبیل «دادگو» و «دانش ترازو» در زبان پارسی به جای لفظ «منطق» و «علم میزان» استعمال شده است. از جمله در نسخه پارسی بی‌اندازه مختصری که ظاهراً پیش از اسلام تألیف شده، و کتابت آن در حدود قرن هشتم اسلامی است و نزد نگارنده موجود می‌باشد، بعضی از این الفاظ مذکور است)؛ زیرا تناسب کامل بین معنی لغوی این دو لفظ موجود می‌باشد.

۱. صاحب زبدة الصحائف نوشته است: «گماند نخستین کسی که منطق را از لغت یونانی به عربی ترجمه کرده، خطیب معروف ایرانی عبدالله بن مقفع، کاتب منصور عباسی بوده است». گفته فوق بی‌اصل و خطاست؛ زیرا در جایی دیده شده است که ابن مقفع به زبان یونانی عالم باشد، به علاوه ابن ندیم و غیر وی از قدما تصریح کرده‌اند به آنکه ابن مقفع منطق را از لغت پارسی ترجمه کرده است. اینکه که این کتاب برای بار دوم زیر چاپ است یادآور می‌گردد نویسنده مقدمه بر ترجمه کلیله و دمنه عربی (ترجمه ابن مقفع) در شرح حال ابن مقفع این جمله را آورده است: «وكان يعرف اللغتين: الفهلوية واليونانية»، لیکن در عین حال به این عبارت دیگر خویش: «... ما ذكره المؤرخون من أن ابن مقفع قد ترجم المنطق والفلسفة من اللغة الفارسية» تصریح کرده است که منطق را ابن مقفع از پارسی ترجمه کرده نه از یونانی.

جرجی زیدان در جزء سیم از تاریخ التمدن الاسلامی گفته است: «كان ابن المقفع عريقاً في الفارسية عالماً بأدبها متمكناً من أساليبها لأنها لغته و لغة آبائه. وكان يعرف اللغتين: الفهلوية واليونانية». جمله اخیر آن که با جمله منقول از مقدمه یکی است باز هم مأخذ قدیمی آن فعلاً بر نگارنده این اوراق مجهول است.

۲. این ترجمه در کتابخانه آستانه مبارکه رضویه موجود است متأسفانه نگارنده هنوز به مطالعه آن موفق نشده‌ام، لیکن چند صفحه از اوایل آن را که یکی از دوستان استنساخ کرده دیده‌ام ساده و روان نگارش یافته است و بعضی از اصطلاحات متداوله کنونی متفاوت است.

به هر حال، منطق و فلسفه چون به اسلام انتقال یافت محققین اسلامی - شکر الله مساعیهم و جزاهم عن حزب الحق و جند العقل خیر الجزاء - در تنقیح و تهذیب مباحث آن زحماتی کشیده و رنجهایی برده و کتابهایی تألیف کردند، بلکه در ترتیب و تنظیم مباحث آن نیز برای تسهیل استفاده، و یا به جهاتی دیگر تصرفاتی نمودند، لیکن از باب اینکه هر تألیفی در حقیقت زائیده اوضاع و احوال محیط و ولیده مناسبات زمان نویسنده است. و اوضاع اعصار و امصار همیشه بر یک قرار و پایدار نیست، بسیاری از کتابهای مزبور در این عصر مهجور مانده، و جز عده‌ای قلیل بر استفاده از آنها موفق نمی‌شوند. و مردمان این عصر نسبت به منطق دو دسته را تشکیل می‌دهند:

یک دسته از آنان که فی الحقیقه خواستار کمال و طالب سعادت و شرافتند، به واسطه ابهام و اغلاق اغلب کتب منطق از استفاده از آنها محروم و بالتبقیحه متأسف و مهمومند.

دسته دیگر آنانند که به واسطه عدم آشنایی به کلمات قوم گاهی از روی بی‌فکری و ندانی بر اصل منطق اعتراض کرده، و رجوع آن را زاید و بیهوده می‌شمردند! (شگفت انگیز آنکه اثبات خود این ادعا نیز بدون وجود منطق و تمسک بدان قابل تعقل نیست). و گاهی از راه تقلید صرف، خصوص منطق قدیم را مورد طعن و دق قرار داده و منطق جدید را بر آن ترجیح می‌دهند! در صورتی که نه از این بهره‌ای داشته، و نه در میدان تحصیل آن گامی بر داشته‌اند، و نه فرقی میان آن دو گذاشته یا انگاشته‌اند.

نویسنده این اوراق چند سال پیش بدون توجه به جهات فوق، مختصری به نام خرد سنج به پارسی خالص (موجب اقدام به این تألیف، در مقدمه آن به تفصیل بیان شده است) نگارش داد، پس از آن مختصری دیگر به نام دانش‌را که در حدود کتاب اول و به منزله تفسیر آن است تألیف کرد، لیکن پس از توجه به

جهات فوق ملتفت شدم که برای دفاع از حقیقت و اداء حقوق اسلاف، که مفاخر ایران و اسلام و نوادر جهانند، و برای مساعدت به دانشجویان و سعادتجویان، باید مطالب محققین به لباسی از نگارش در آید که با مقتضیات این عصر موافق باشد، تا هم مورد استفاده و هم دافع اعتراضات بیهوده شود. و در مختصر مزبور، چون برای این منظور تألیف نشده، هیچ یک به این غرض وافق نیست؛ زیرا اولاً در هر دو کتاب رعایت ایجاز شده است، و ثانیاً در کتاب اول مصطلحات منطق به پارسی خالص آورده شده. و به این جهت با کوششی که در سادگی و روانی آن به عمل آمده، باز هم مشکل مبهم مانده است، چنانکه از چند سطر ذیل که به عنوان نمونه نقل می‌کنم دانسته می‌شود.

در مقام تقسیم عالم به بصور و تصدیق و تقسیم هر یک از این دو به بدیهی و کسی در کتاب خرد سنج چنین گفته شده است: «دانش گاهی ساده است به این گونه که اندر رسیدن به چیزی یا چیزها این است که جز انگار ناب، در میان چیزی نیست مانند انگاشتن خود» «خور» و «ماه» یا انگاشتن «شید» و «تاب» با «خور» و «ماه» و گاهی ساده نباشد و نویم انگار بسته‌ای به این گونه که بر سری «انگار» پای «باربندی» نیز در میان، و باروی «فرکوی» بوش بسته است مانند: آف تابان، و ماه درخشان است.

نخست از این دو بخش را دانش انگارشی و دوم را گروهی خوانیم:

هر یک از دو بخش دانش نیز بر ده گونه است:

۱. بایانی.

۲. نگرشی.

بایانی آن است که دانستن وی بر به کار انداختن اندیشه بسته نباشد.

نگرشی دانشی است که به اندیشه نیازمند است.

اندیشه: روش دادن دانسته‌هاست برای به دست آوردن ندانسته‌ها، یا:

جنبشی است از ندانسته‌هایی که آهنگ شناختن آنها شده است به سوی دانسته‌هایی که به آنها پیوستگی دارد و باز از آن دانسته‌ها به ندانسته‌های نخست... باری، نظر به جهاتی که گفته شد در صدد تألیفی برآمد که تا اندازه‌ای نظرهای فوق را تأمین کند پس کتابی را که اکنون به دستداران دانش و خواستاران حکمت اهدا می‌گردد آورد و به اندازه میسر، یا مقدور، در تطبیق آن با منظور مزبور کوشش کرد امید است که فایده آن، عام و نواقصی، اگر در آن باشد، بآیاد آوری ارباب بینش، در آینده بر طرف و با حسن توجه خردمندان فاضل، کامل و تمام گردد.

در خاتمه بی‌مورد نیست بعضی نکات را که برای تعمیم فایده در این تألیف، منظور داشت و رعایت و انجام آن موفق شده‌ام مورد اشاره قرار دهم:

۱. مطالب این مختصر، تحت سه گونه عنوان قرار یافته است بدین قرار: ۱. عناوینی که از مطلب ذیل مأخوذ است مانند: عنوان دلالت و مرکب و مفرد و عکس و قیاس و غیر ذلک.

۲. عناوینی از قبیل: تنبیه و تبصره و تدبیر و امثال آنها.

۳. عناوینی از قبیل: اشاره و تحقیق و انتقاد و نظایر آنها.

آنچه ذیل عناوین نوع اول تشریح شده از اموری است که هر کس بخواهد بر اصول و قواعد منطق، به طور اختصار، استحضار باید می‌تواند بر آموختن و دانستن آنها اقتصار کند.

و آنچه تحت عناوین نوع دوم، واقع می‌باشد از اموری است که فرا گرفتن آنها برای محصلین عالی و اشخاصی که نخواهند به حد اقل، اقتصار و قناعت کنند مفید و لازم است.

و آنچه تحت عناوین قسم سیم، نگارش یافته نظریاتی است مخصوص نگارنده و یا به منزله یادداشتهایی است از کتب مفصّله که ممکن است موجب

تذکر معلمان و مدرسان واقع گردد.

۲. پس از اتمام هر قسمت، اصول اقسامی که در آن قسمت یاد شده است، برای تسهیل ضبط، به طور جدول ترسیم شده است.
۳. اگر برای یک معنی، اصطلاحاتی متعدد بوده غالباً، به آنها اشاره شده است.

۴. گاهی عین عبارات بعضی از کتب که کمتر در دسترس عموم، و بسیار مورد اشتیاق از باب فضل می باشد (از قبیل دانشنامه، اساس الاقتباس و درة التاج) نقل شده است.

۵. غالباً به تراجم احوال اشخاصی که در متن کتاب، نامی از آنان به میان آمده، در حواشی به طور اختصار، المام شده است.
۶. بعضی از عقاید اروپاییان که با اصول قدما مخالفت دارد نقل و نقد شده است.

۷. در تنظیم مباحث، روابط آنها با یکدیگر معلوم شده است.
۸. به جای مثالهای مطروق و مبتذل مثالهای املاک اجتماعی، و مفید انتخاب شده است.

۹. صناعات خمس، با رعایت تناسب با این مختصر، تشریح شده است.
و بالتالی تا آنجا که، برای نگارنده، میسر بوده است در سادگی و روانی عبارات و تقریب مطالب به اذهان کوشش کرده‌ام.